

فرایند شکل‌گیری طلاق خاموش در زوج‌های تحصیل‌کرده: مطالعه‌ای مبتنی بر نظریه داده‌بنیاد

مشخصات نویسندگان:



۱۴۰۴ ©

تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است.

انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی CC BY-NC 4.0 صورت گرفته است.

۱. محمدجواد نیک‌اندیش: گروه روان‌شناسی بالینی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران
 ۲. الهام سادات کریمی*: گروه مشاوره زوج‌درمانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

*پست الکترونیکی نویسنده مسئول: e.karimi@gmail.com

شبهه استناددهی: نیک‌اندیش، محمدجواد، و کریمی، الهام سادات. (۱۴۰۴). فرایند شکل‌گیری طلاق خاموش در زوج‌های تحصیل‌کرده: مطالعه‌ای مبتنی بر نظریه داده‌بنیاد. *سنجش، ارزیابی و مداخلات زوج‌درمانی*، ۱۲(۶)، ۱-۱۲.

چکیده

هدف پژوهش حاضر تبیین فرایند شکل‌گیری طلاق خاموش در زوج‌های تحصیل‌کرده شهر تهران بر اساس رویکرد نظریه داده‌بنیاد بود. پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و روش نظریه داده‌بنیاد انجام شد. مشارکت‌کنندگان شامل ۲۴ نفر از زوج‌های تحصیل‌کرده ساکن تهران بودند که با روش نمونه‌گیری هدفمند و سپس نظری تا رسیدن به اشباع نظری انتخاب شدند. ملاک ورود شامل داشتن حداقل مدرک کارشناسی، حداقل پنج سال سابقه زندگی مشترک، تجربه فاصله عاطفی پایدار در رابطه زناشویی و تمایل به مشارکت در مصاحبه بود. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق گردآوری شد. مصاحبه‌ها پس از اخذ رضایت آگاهانه ضبط، پیاده‌سازی و با استفاده از نرم‌افزار NVivo تحلیل شدند. تحلیل داده‌ها بر اساس کدگذاری باز، محوری و انتخابی انجام شد و برای افزایش اعتبار یافته‌ها از بازبینی مشارکت‌کنندگان، مقایسه مستمر، یادداشت‌برداری تحلیلی و بازبینی همکار استفاده شد. تحلیل داده‌ها به استخراج چهار مقوله اصلی منجر شد: فرسایش گفت‌وگوی صمیمانه، عقلانی‌سازی ماندن در رابطه، بازتولید فاصله در زندگی روزمره، و تثبیت هم‌زیستی بدون پیوند عاطفی. مقوله مرکزی پژوهش «تبدیل تدریجی ازدواج به هم‌باشی کارکردی بدون صمیمیت» بود. یافته‌ها نشان داد طلاق خاموش در زوج‌های تحصیل‌کرده معمولاً نه به‌صورت یک بحران ناگهانی، بلکه در قالب فرایندی تدریجی شکل می‌گیرد که از کاهش گفت‌وگوی عاطفی آغاز شده، با کنترل هیجانی، اولویت‌یافتن نقش‌های شغلی و والدینی، ترس از هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی جدایی، و استمرار ظاهر اجتماعی ازدواج تثبیت می‌شود. طلاق خاموش در زوج‌های تحصیل‌کرده پدیده‌ای فرایندی، چندلایه و پنهان است که در آن زوجین ضمن حفظ ساختار حقوقی و اجتماعی ازدواج، از نظر عاطفی و ارتباطی از یکدیگر فاصله می‌گیرند. مداخلات زوج‌درمانی در این گروه باید بر بازسازی گفت‌وگوی هیجانی، شناسایی الگوهای اجتناب، بازتعریف انتظارات زناشویی و کاهش شرم اجتماعی مرتبط با کمک‌خواهی تمرکز داشته باشد.

واژگان کلیدی: طلاق خاموش؛ طلاق عاطفی؛ زوج‌های تحصیل‌کرده؛ نظریه داده‌بنیاد؛ صمیمیت زناشویی؛ تهران.

The Process of Silent Divorce Formation Among Educated Couples: A Grounded Theory Study



© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the [CC BY-NC 4.0](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/) License.

Authors' Information:

1. Mohammadjavad Nikandish: Department of Clinical Psychology, University of Shiraz, Shiraz, Iran
2. Elham Sadat Karimi*: Department of Couple Therapy Counseling, University of Shiraz, Shiraz, Iran

Corresponding author's email: e.karimi@gmail.com

How to cite: Nikandish, M., & Karimi, E. S. (2025). The Process of Silent Divorce Formation Among Educated Couples: A Grounded Theory Study. *Couple Therapy Assessment, Evaluation, and Intervention*, 2(6), 1-12.

Abstract

This study aimed to explain the process through which silent divorce is formed among educated couples in Tehran using a grounded theory approach. This qualitative study was conducted using grounded theory methodology. The participants consisted of 24 educated married individuals living in Tehran who were selected through purposive and theoretical sampling until theoretical saturation was reached. Inclusion criteria included having at least a bachelor's degree, a minimum of five years of marital life, experiencing persistent emotional distance in the marital relationship, and willingness to participate in an in-depth interview. Data were collected through semi-structured interviews. After obtaining informed consent, all interviews were audio-recorded, transcribed verbatim, and analyzed using NVivo software. Data analysis was conducted through open, axial, and selective coding. To enhance trustworthiness, member checking, constant comparison, analytic memoing, peer review, and maximum variation in participant selection were employed. Data analysis led to the emergence of four main categories: erosion of intimate dialogue, rationalization of staying in the relationship, reproduction of distance in everyday life, and stabilization of cohabitation without emotional bonding. The core category was "the gradual transformation of marriage into functional cohabitation without intimacy." The findings indicated that silent divorce among educated couples usually does not occur as a sudden relational rupture; rather, it develops through a gradual process beginning with the weakening of emotional dialogue and continuing through emotional self-control, prioritization of occupational and parental roles, fear of the social and economic costs of separation, and preservation of the public image of marriage. Silent divorce among educated couples is a processual, multilayered, and hidden phenomenon in which spouses maintain the legal and social structure of marriage while becoming emotionally and communicatively detached. Couple therapy interventions for this group should focus on reconstructing emotional dialogue, identifying avoidance patterns, redefining marital expectations, and reducing the social shame associated with seeking professional help.

Keywords: *Silent divorce; emotional divorce; educated couples; grounded theory; marital intimacy; Tehran*

ازدواج در معنای روان‌شناختی و جامعه‌شناختی آن صرفاً یک قرارداد حقوقی یا هم‌زیستی رسمی نیست، بلکه شبکه‌ای از پیوندهای عاطفی، شناختی، ارتباطی، جنسی، اقتصادی و هویتی است که از طریق تعامل روزمره زوجین بازتولید می‌شود. استمرار ازدواج زمانی به کیفیت رابطه منجر می‌شود که زوجین بتوانند میان نقش‌های فردی، شغلی، خانوادگی و عاطفی خود نوعی تعادل پویا ایجاد کنند. با این حال، در بسیاری از روابط زناشویی، ظاهر ساختاری ازدواج حفظ می‌شود، اما محتوای عاطفی و ارتباطی آن به تدریج تهی می‌گردد. در چنین وضعیتی، زوجین ممکن است همچنان در یک خانه زندگی کنند، نقش‌های والدینی و اجتماعی خود را ایفا کنند، در مراسم خانوادگی حاضر شوند و از نظر قانونی متأهل باقی بمانند، اما تجربه زیسته آنان از رابطه، تجربه‌ای آمیخته با فاصله، بی‌تفاوتی، خاموشی هیجانی، تنهایی درون رابطه و فقدان صمیمیت است. این وضعیت در ادبیات خانواده با مفاهیمی مانند طلاق عاطفی، گسست زناشویی، جدایی روانی و در بافت فرهنگی رایج‌تر، «طلاق خاموش» توصیف می‌شود.

طلاق خاموش از آن جهت اهمیت دارد که برخلاف طلاق قانونی، در آمارهای رسمی و شاخص‌های آشکار فروپاشی خانواده ثبت نمی‌شود، اما می‌تواند پیامدهایی عمیق‌تر و مزمن‌تر برای سلامت روان زوجین، کیفیت فرزندپروری، امنیت هیجانی خانواده و سرمایه اجتماعی ازدواج داشته باشد. طلاق قانونی غالباً نقطه پایانی یک فرایند تعارضی یا فرسایشی است، اما طلاق خاموش می‌تواند سال‌ها پیش از جدایی رسمی آغاز شود یا حتی بدون آنکه به جدایی حقوقی منجر شود، برای مدت طولانی ادامه یابد (Amato, 2010). در مرور پژوهش‌های طلاق نشان می‌دهد که فروپاشی روابط زناشویی را باید نه فقط در سطح رویداد نهایی جدایی، بلکه در سطح فرایندهای بلندمدت ناراضی، تعارض، فرسایش حمایت و کاهش کیفیت رابطه مطالعه کرد. از این منظر، طلاق خاموش را می‌توان مرحله‌ای پنهان از فروپاشی رابطه دانست که در آن پیوند عاطفی پیش از پیوند حقوقی از هم گسیخته است.

در ادبیات روان‌شناسی زوج، کیفیت رابطه زناشویی تحت تأثیر تعامل میان آسیب‌پذیری‌های فردی، فشارهای محیطی و الگوهای سازگاران یا ناسازگاران ارتباطی قرار دارد. مدل آسیب‌پذیری - فشار - سازگاری Karney و Bradbury (1995) توضیح می‌دهد که رضایت و ثبات زناشویی حاصل تعامل میان ویژگی‌های پایدار زوجین، رخداد‌های فشارزا و توانایی آنان برای حل تعارض، تنظیم هیجان و حفظ ارتباط سازنده است. بر این اساس، طلاق خاموش زمانی شکل می‌گیرد که فشارهای بیرونی و درونی رابطه با الگوهای ارتباطی ناکارآمد همراه شود و زوجین به جای گفت‌وگوی ترمیمی، به کناره‌گیری، سکوت، بی‌اعتنایی یا ایفای مکانیکی نقش‌های زناشویی روی آورند. این موضوع با یافته‌های Gottman و Levenson (2000) نیز همسوست که نشان دادند الگوهای منفی تعامل، عاطفه منفی، اجتناب و کاهش تعامل مثبت می‌توانند در پیش‌بینی مسیر زوال رابطه نقش داشته باشند.

یکی از سازوکارهای کلیدی در شکل‌گیری طلاق خاموش، فرسایش ارتباط عاطفی و تبدیل گفت‌وگوی زناشویی به گفت‌وگوی اجرایی است. در روابط سالم، گفت‌وگو صرفاً وسیله‌ای برای انتقال اطلاعات نیست، بلکه بستری برای دیده‌شدن، اعتباربخشی، همدلی، تنظیم مشترک هیجان و

بازسازی نزدیکی است. اما در روابط درگیر طلاق خاموش، گفت‌وگو به موضوعات روزمره، مالی، فرزندپروری، برنامه‌ریزی خانه یا امور شغلی محدود می‌شود و حوزه‌های عاطفی، جنسی، وجودی و آرزومندانه رابطه خاموش می‌گردد. الگوی مطالبه - کناره‌گیری که در پژوهش‌های ارتباط زناشویی بررسی شده، نشان می‌دهد هنگامی که یکی از زوجین خواستار گفت‌وگو، تغییر یا نزدیکی است و دیگری با اجتناب، سکوت یا فاصله پاسخ می‌دهد، نارضایتی رابطه تشدید می‌شود و چرخه‌ای از اعتراض، کناره‌گیری و ناامیدی شکل می‌گیرد (Papp et al., 2009; Ross et al., 2018). در طلاق خاموش، این چرخه ممکن است به مرحله‌ای برسد که حتی مطالبه نیز متوقف شود؛ یعنی فرد نه تنها به رابطه نزدیک نمی‌شود، بلکه دیگر امیدی به شنیده شدن ندارد.

در زوج‌های تحصیل‌کرده، طلاق خاموش شکل خاصی پیدا می‌کند. تحصیلات بالاتر معمولاً با افزایش آگاهی فردی، استقلال اقتصادی، حساسیت نسبت به کیفیت رابطه، انتظارات بیشتر از صمیمیت، برابری و گفت‌وگو، و در عین حال با فشارهای شغلی و منزلتی بیشتر همراه است. پژوهش‌های جمعیت‌شناختی نشان داده‌اند که رابطه تحصیلات و پایداری زناشویی ساده و خطی نیست؛ گاهی تحصیلات می‌تواند از طریق افزایش منابع شناختی و اقتصادی، کیفیت رابطه و توان مذاکره را تقویت کند و گاهی نیز از طریق افزایش انتظارات، استقلال و حساسیت نسبت به نابرابری، تعارضات پنهان را آشکارتر سازد (Boertien & Härkönen, 2018; Kalmijn, 2007). بنابراین، در زوج‌های تحصیل‌کرده، طلاق خاموش الزاماً ناشی از فقدان توانایی شناختی یا ناآگاهی نسبت به رابطه نیست، بلکه می‌تواند محصول شکاف میان آگاهی و کنش، میان توقع صمیمیت و ناتوانی در گفت‌وگو، و میان میل به استقلال و ترس از پیامدهای جدایی باشد.

در بافت فرهنگی ایران، طلاق خاموش افزون بر ابعاد روان‌شناختی، واجد لایه‌های اجتماعی و هنجاری است. خانواده در جامعه ایرانی همچنان نهادی مهم برای هویت، منزلت، امنیت اجتماعی و داوری اخلاقی محسوب می‌شود. بسیاری از زوجین، به‌ویژه زوج‌هایی که دارای فرزند، جایگاه شغلی، منزلت خانوادگی یا تحصیلات دانشگاهی هستند، ممکن است جدایی قانونی را با هزینه‌های گسترده اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی و حیثیتی تجربه کنند. از این رو، حفظ ظاهر ازدواج گاهی به راهبردی برای پرهیز از قضاوت، محافظت از فرزندان، حفظ شبکه‌های خانوادگی و جلوگیری از فروپاشی منزلت اجتماعی تبدیل می‌شود. پژوهش Sadeghzadeh و همکاران (۲۰۲۳) در تهران نشان داد که طلاق عاطفی با عواملی مانند سن، مدت ازدواج، رتبه ازدواج، تحصیلات زوجین، شغل، شیوه انتخاب همسر و تعارضات پیشین مرتبط است. این یافته‌ها نشان می‌دهد که طلاق عاطفی در جامعه ایرانی نه پدیده‌ای صرفاً فردی، بلکه پدیده‌ای چندعاملی و وابسته به شرایط فرهنگی، اقتصادی و خانوادگی است.

از منظر روان‌شناختی، طلاق خاموش با تجربه تنهایی در رابطه، بی‌معنایی زناشویی، کاهش رفتارهای محبت‌آمیز، اجتناب از تماس عاطفی، کاهش گفت‌وگوی صمیمانه و احساس زندگی اجباری همراه است. اعتبارسنجی مقیاس طلاق عاطفی در جمعیت ایرانی نشان داده است که این سازه می‌تواند ابعادی مانند زندگی اجباری، فقدان رفتار عاشقانه نسبت به همسر و خلأ عاطفی را در بر گیرد (Mirzadeh Koohshahi et al., 2019). این ابعاد با تجربه بسیاری از زوج‌هایی همخوان است که از نظر بیرونی «زندگی مشترک» دارند، اما از نظر درونی رابطه را پایان‌یافته یا تهی‌شده تجربه می‌کنند. نکته مهم آن است که این وضعیت همیشه با تعارض آشکار همراه نیست. گاهی رابطه از تعارض فعال

عبور کرده و به مرحله بی‌تفاوتی رسیده است؛ مرحله‌ای که در آن خشم جای خود را به سکوت، انتظار جای خود را به ناامیدی، و گفت‌وگو جای خود را به انجام وظایف می‌دهد.

پژوهش‌های اخیر همچون نقش فناوری، فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی را در تشدید فاصله زناشویی برجسته کرده‌اند. در روابطی که گفت‌وگوی عاطفی کاهش یافته است، فضای مجازی می‌تواند به جایگزینی برای صمیمیت، فرار از تنش، یا قلمرویی برای جست‌وجوی توجه و تأیید تبدیل شود (Latifian و همکاران ۲۰۲۴). در مطالعه‌ای بر زنان متأهل تهرانی نشان دادند که اعتیاد به اینترنت و خشونت خانگی با طلاق عاطفی ارتباط معنادار دارند. این یافته برای زوج‌های تحصیل‌کرده نیز اهمیت دارد، زیرا استفاده گسترده‌تر از فناوری، حضور شغلی آنلاین، ارتباطات حرفه‌ای و مصرف رسانه‌ای می‌تواند مرزهای رابطه را مبهم‌تر کند و زمان و ظرفیت روانی لازم برای ارتباط زناشویی را کاهش دهد. البته فناوری علت یگانه طلاق خاموش نیست؛ بلکه در بسیاری از موارد، شتاب‌دهنده یا آشکارساز شکاف‌هایی است که پیش‌تر در رابطه شکل گرفته‌اند.

با وجود اهمیت روزافزون طلاق خاموش، بخش قابل توجهی از مطالعات موجود بر سنجش کمی متغیرهای مرتبط با طلاق عاطفی متمرکز بوده‌اند. این مطالعات در شناسایی همبستگی‌ها و پیش‌بین‌ها ارزشمندند، اما برای فهم فرایند شکل‌گیری، توالی تجربه‌ها، معانی ذهنی، راهبردهای بقا و شرایط زمینه‌ای طلاق خاموش کافی نیستند. طلاق خاموش پدیده‌ای فرایندی و پنهان است و به همین دلیل نیازمند رویکردی کیفی است که بتواند تجربه زیسته زوجین، زبان عاطفی آنان، الگوهای تعامل، تصمیم‌های ناپیدا و منطق ماندن در رابطه را از درون روایت‌های آنان استخراج کند. نظریه داده‌بنیاد برای چنین هدفی مناسب است، زیرا به پژوهشگر امکان می‌دهد به جای تحمیل چارچوب از پیش تعیین‌شده، الگوی نظری را از دل داده‌های میدانی و از طریق کدگذاری، مقایسه مستمر و یکپارچه‌سازی مقوله‌ها بسازد (Charmaz, 2014; Corbin & Strauss, 2015).

بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که طلاق خاموش در زوج‌های تحصیل‌کرده چگونه و طی چه فرایندی شکل می‌گیرد. تمرکز بر زوج‌های تحصیل‌کرده از آن جهت ضروری است که این گروه از یک‌سو از منابع شناختی، زبانی و اجتماعی بیشتری برای توصیف رابطه برخوردارند و از سوی دیگر، ممکن است به دلیل منزلت اجتماعی، فرزندپروری، فشارهای شغلی، حساسیت نسبت به تصویر عمومی خانواده و پرهیز از برچسب طلاق، بیشتر در معرض حفظ ازدواج بدون صمیمیت قرار گیرند. بنابراین، مطالعه فرایند طلاق خاموش در این گروه می‌تواند به توسعه مداخلات زوج‌درمانی، مشاوره خانواده، آموزش پیشگیرانه و سیاست‌گذاری اجتماعی کمک کند. هدف پژوهش حاضر تبیین فرایند شکل‌گیری طلاق خاموش در زوج‌های تحصیل‌کرده شهر تهران بر اساس رویکرد نظریه داده‌بنیاد بود.

روش‌شناسی

پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و روش نظریه داده‌بنیاد انجام شد. انتخاب نظریه داده‌بنیاد به این دلیل بود که هدف پژوهش، توصیف سطحی تجربه طلاق خاموش نبود، بلکه تبیین فرایند شکل‌گیری آن، شناسایی شرایط علی و زمینه‌ای، راهبردهای زوجین و پیامدهای ارتباطی این پدیده مدنظر قرار داشت. در این رویکرد، داده‌ها و تحلیل به‌صورت هم‌زمان پیش رفتند؛ به این معنا که پس از انجام هر چند مصاحبه، متن

مصاحبه‌ها پیاده‌سازی، کدگذاری و با داده‌های پیشین مقایسه شد و نتایج تحلیل اولیه، مسیر مصاحبه‌های بعدی و انتخاب مشارکت‌کنندگان جدید را هدایت کرد. جامعه پژوهش شامل زوج‌های تحصیل‌کرده ساکن شهر تهران بود که تجربه فاصله عاطفی پایدار، کاهش صمیمیت و استمرار زندگی مشترک بدون پیوند عاطفی رضایت‌بخش را گزارش می‌کردند.

مشارکت‌کنندگان پژوهش شامل ۲۴ نفر، یعنی ۱۲ زن و ۱۲ مرد، از زوج‌های تحصیل‌کرده ساکن تهران بودند. نمونه‌گیری ابتدا به صورت هدفمند و سپس به صورت نظری انجام شد. ملاک‌های ورود شامل داشتن حداقل مدرک کارشناسی، گذشت دست‌کم پنج سال از ازدواج، سکونت در تهران، تجربه حداقل یک سال فاصله عاطفی پایدار در رابطه زناشویی، نداشتن پرونده فعال طلاق در زمان مصاحبه، و تمایل آگاهانه به مشارکت در پژوهش بود. ملاک‌های خروج شامل وجود خشونت شدید و فوری نیازمند مداخله بحران، ابتلا به اختلال روان‌پزشکی حاد گزارش‌شده توسط فرد، مصرف فعال مواد به شکلی که مصاحبه را مختل کند، و انصراف از ادامه مشارکت بود. دامنه سنی مشارکت‌کنندگان بین ۳۱ تا ۵۲ سال بود و مدت زندگی مشترک آنان از ۶ تا ۲۴ سال متغیر بود. از نظر تحصیلات، ۹ نفر دارای مدرک کارشناسی، ۱۱ نفر دارای مدرک کارشناسی ارشد و ۴ نفر دارای مدرک دکتری یا دانشجوی دکتری بودند. نمونه‌گیری تا جایی ادامه یافت که در مصاحبه‌های پایانی، کدها و مقوله‌های جدید معناداری به الگوی در حال شکل‌گیری افزوده نشد و اشباع نظری حاصل گردید.

داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق گردآوری شد. راهنمای مصاحبه بر اساس هدف پژوهش و مرور ادبیات تدوین شد، اما در طول فرایند گردآوری داده‌ها متناسب با مفاهیم نوظهور اصلاح گردید. پرسش‌های اصلی مصاحبه شامل مواردی مانند «چه زمانی احساس کردید رابطه شما از نظر عاطفی تغییر کرده است؟»، «این فاصله چگونه شروع شد و چگونه ادامه پیدا کرد؟»، «در زندگی روزمره چه نشانه‌هایی از طلاق خاموش را تجربه می‌کنید؟»، «چه عواملی باعث شده‌اند با وجود فاصله عاطفی در رابطه بمانید؟»، «نقش تحصیلات، شغل، خانواده، فرزندان و نگرانی‌های اجتماعی در این وضعیت چیست؟» و «برای کنار آمدن با این وضعیت چه راهبردهایی به کار می‌برید؟» بود. هر مصاحبه بین ۵۵ تا ۹۵ دقیقه به طول انجامید. مصاحبه‌ها در فضایی آرام، محرمانه و با رضایت مشارکت‌کنندگان انجام شد. همه مصاحبه‌ها پس از اخذ رضایت آگاهانه ضبط و سپس کلمه‌به‌کلمه پیاده‌سازی شدند.

تحلیل داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار NVivo و بر اساس فرایند کدگذاری باز، محوری و انتخابی انجام شد. در مرحله کدگذاری باز، واحدهای معنایی از متن مصاحبه‌ها استخراج و به کدهای اولیه تبدیل شدند. در مرحله کدگذاری محوری، کدهای مشابه در قالب زیرمقوله‌ها و مقوله‌های اصلی سازمان‌دهی شدند و روابط میان شرایط، کنش‌ها، تعاملات و پیامدها بررسی شد. در مرحله کدگذاری انتخابی، مقوله مرکزی شناسایی شد و سایر مقوله‌ها حول آن یکپارچه شدند. روش مقایسه مستمر در تمام مراحل تحلیل به کار رفت؛ بدین معنا که هر مصاحبه با مصاحبه‌های قبلی، هر کد با کدهای مشابه و هر مقوله با سایر مقوله‌ها مقایسه شد. برای افزایش اعتبار و اعتمادپذیری یافته‌ها از بازبینی مشارکت‌کنندگان، بررسی همکار پژوهشی، یادداشت‌برداری تحلیلی، تنوع در انتخاب مشارکت‌کنندگان و ثبت مسیر تصمیم‌گیری تحلیلی استفاده شد. اصول اخلاقی شامل رضایت آگاهانه، محرمانگی اطلاعات، حق خروج از مطالعه، حذف نشانه‌های هویتی و استفاده از کدهای مستعار برای نقل قول‌ها رعایت گردید.

از میان ۲۴ مشارکت‌کننده پژوهش، ۱۲ نفر زن و ۱۲ نفر مرد بودند. دامنه سنی مشارکت‌کنندگان ۳۱ تا ۵۲ سال بود؛ ۶ نفر در بازه ۳۱ تا ۳۵ سال، ۸ نفر در بازه ۳۶ تا ۴۰ سال، ۷ نفر در بازه ۴۱ تا ۴۵ سال و ۳ نفر بالاتر از ۴۵ سال قرار داشتند. از نظر سطح تحصیلات، ۹ نفر دارای مدرک کارشناسی، ۱۱ نفر دارای مدرک کارشناسی ارشد و ۴ نفر دارای مدرک دکتری یا دانشجوی دکتری بودند. مدت زندگی مشترک در ۵ نفر بین ۶ تا ۱۰ سال، در ۱۰ نفر بین ۱۱ تا ۱۵ سال، در ۶ نفر بین ۱۶ تا ۲۰ سال و در ۳ نفر بیش از ۲۰ سال بود. از نظر وضعیت فرزند، ۷ نفر بدون فرزند، ۱۱ نفر دارای یک فرزند و ۶ نفر دارای دو فرزند بودند. از نظر وضعیت شغلی، ۸ نفر کارمند، ۶ نفر شاغل در مشاغل تخصصی آزاد، ۵ نفر عضو هیئت علمی یا مدرس دانشگاه، ۳ نفر مدیر یا کارشناس ارشد سازمانی و ۲ نفر خانه‌دار دارای تحصیلات دانشگاهی بودند. تحلیل مصاحبه‌ها به استخراج چهار مقوله اصلی شامل «فرسایش گفت‌وگوی صمیمانه»، «عقلانی‌سازی ماندن در رابطه»، «بازتولید فاصله در زندگی روزمره» و «تشبیه هم‌زیستی بدون پیوند عاطفی» منجر شد. مقوله مرکزی پژوهش «تبدیل تدریجی ازدواج به هم‌باشی کارکردی بدون صمیمیت» بود.

مقوله نخست، «فرسایش گفت‌وگوی صمیمانه»، به فرایندی اشاره داشت که در آن گفت‌وگوی زوجین از سطح عاطفی و خودافشاگرانه به سطح اجرایی، مدیریتی و وظیفه‌محور تقلیل یافته بود. مشارکت‌کنندگان بیان می‌کردند که در سال‌های ابتدایی ازدواج، گفت‌وگو درباره احساسات، نگرانی‌ها، آرزوها و تجربه‌های شخصی بخشی از رابطه بوده، اما به تدریج این گفت‌وگوها یا به مشاجره تبدیل شده یا به دلیل ترس از بی‌نتیجه بودن، متوقف شده است. در این وضعیت، زوجین هنوز درباره خرید خانه، مدرسه فرزند، هزینه‌ها یا برنامه روزانه صحبت می‌کردند، اما از بیان نیازهای عاطفی، رنجش‌ها یا خواسته‌های صمیمانه پرهیز داشتند. یکی از زنان مشارکت‌کننده گفت: «ما حرف می‌زنیم، ولی نه درباره خودمان؛ درباره قسط، بچه، مهمانی و خرید. گاهی فکر می‌کنم اگر یک هفته هم از دلم چیزی نگویم، هیچ اتفاقی نمی‌افتد، چون کسی منتظر شنیدنش نیست» (مشارکت‌کننده ۷). یکی از مردان نیز اظهار کرد: «هر بار خواستم حرف جدی بزنم، یا تبدیل شد به دعوا یا به سکوت. بعد از مدتی یاد گرفتم چیزی نگویم. سکوت امن‌تر بود» (مشارکت‌کننده ۳). این مقوله نشان داد که طلاق خاموش از نقطه قطع کامل رابطه آغاز نمی‌شود، بلکه ابتدا زبان عاطفی رابطه فرسوده می‌شود.

مقوله دوم، «عقلانی‌سازی ماندن در رابطه»، نشان‌دهنده مجموعه‌ای از توجیه‌ها، محاسبات و ملاحظاتی بود که زوجین برای ادامه زندگی مشترک با وجود فاصله عاطفی به کار می‌بردند. در میان زوج‌های تحصیل‌کرده، ماندن در رابطه اغلب نه از سر رضایت، بلکه به دلیل محاسبه پیامدهای جدایی، نگرانی درباره فرزندان، ترس از قضاوت اجتماعی، حفظ منزلت خانوادگی، نگرانی اقتصادی و پرهیز از برچسب شکست تبیین می‌شد. برخی مشارکت‌کنندگان اظهار می‌کردند که جدایی قانونی برای آنان از نظر عقلانی پرهزینه‌تر از ادامه رابطه سرد است. یکی از مشارکت‌کنندگان زن بیان کرد: «من از نظر عاطفی سال‌هاست تنها هستم، ولی وقتی به بچه‌ام، خانواده‌ام و موقعیت کاری‌ام فکر می‌کنم، می‌بینم طلاق رسمی یعنی یک بحران بزرگ‌تر» (مشارکت‌کننده ۱۲). یکی از مردان نیز گفت: «ما هر دو تحصیل کرده‌ایم، خانواده‌ها از ما انتظار

دارند عاقل باشیم. انگار طلاق گرفتن یعنی نتوانسته‌ایم مدیریت کنیم. برای همین زندگی را نگه داشته‌ایم، اما رابطه را نه» (مشارکت‌کننده ۱۵). این مقوله نشان داد که تحصیلات لزوماً به خروج از رابطه ناکارآمد منجر نمی‌شود؛ گاهی توان تحلیل و محاسبه، به استمرار رابطه‌ای بی‌روح اما کم‌هزینه‌تر از جدایی رسمی می‌انجامد.

مقوله سوم، «بازتولید فاصله در زندگی روزمره»، بیانگر آن بود که طلاق خاموش صرفاً یک احساس درونی نیست، بلکه در عادت‌های روزانه، زمان‌بندی‌ها، فضاهای خانه، مصرف رسانه‌ای، خواب، غذا خوردن، فرزندپروری و روابط جنسی بازتولید می‌شود. مشارکت‌کنندگان از اتاق‌های جدا، زمان خواب متفاوت، سرگرمی‌های فردی، استفاده افراطی از تلفن همراه، گفت‌وگوی حداقلی در خانه و تقسیم مکانیکی وظایف سخن گفتند. یکی از زنان بیان کرد: «ما در یک خانه‌ایم، اما انگار هر کدام در یک جزیره. او با لپ‌تاپش، من با گوشی و کارهایم. حتی سکوت خانه هم مشترک نیست» (مشارکت‌کننده ۵). یکی از مردان گفت: «ما دعوا نمی‌کنیم، چون چیز مشترکی نمانده که سرش دعوا کنیم. برنامه‌ها جداست، خواب جداست، تفریح جداست؛ فقط آدرس خانه یکی است» (مشارکت‌کننده ۱۸). این مقوله نشان داد که طلاق خاموش با تکرار الگوهای کوچک و روزمره تثبیت می‌شود. فاصله عاطفی ابتدا پیامد تعارض است، اما به تدریج به سبک زندگی تبدیل می‌شود و سبک زندگی نیز فاصله را بازتولید می‌کند.

مقوله چهارم، «تثبیت هم‌زیستی بدون پیوند عاطفی»، به مرحله‌ای اشاره داشت که در آن زوجین دیگر رابطه را به‌عنوان بستری برای صمیمیت تجربه نمی‌کردند، بلکه آن را ساختاری برای مدیریت زندگی، فرزندپروری، حفظ ظاهر اجتماعی و تأمین نیازهای عملی می‌دانستند. در این مرحله، انتظار تغییر کاهش یافته و نوعی سازگاری سرد شکل گرفته بود. زوجین نه الزاماً خواهان جدایی فوری بودند و نه امید چندانی به بازسازی رابطه داشتند. یکی از مشارکت‌کنندگان زن گفت: «دیگر منتظر نیستم چیزی درست شود. فقط یاد گرفته‌ام زندگی را طوری بچینم که کمتر آسیب بینم» (مشارکت‌کننده ۲۱). یکی از مردان نیز بیان کرد: «رابطه ما تمام نشده، ولی زنده هم نیست. مثل چیزی است که فقط نگهداری‌اش می‌کنیم چون دور انداختنش سخت است» (مشارکت‌کننده ۱۰). این مقوله نشان داد که طلاق خاموش در نهایت به نوعی تعادل بیمارگونه می‌رسد؛ تعادلی که در آن تعارض آشکار کم می‌شود، اما صمیمیت، شور، اعتماد و گفت‌وگوی عمیق نیز حضور ندارد.

بر اساس یکپارچه‌سازی مقوله‌ها، مقوله مرکزی پژوهش «تبدیل تدریجی ازدواج به هم‌باشی کارکردی بدون صمیمیت» نام‌گذاری شد. این مقوله نشان می‌دهد که طلاق خاموش در زوج‌های تحصیل‌کرده یک رویداد ناگهانی نیست، بلکه از فرسایش گفت‌وگوی صمیمانه آغاز می‌شود، با عقلانی‌سازی ماندن در رابطه تداوم می‌یابد، در زندگی روزمره بازتولید می‌شود و در نهایت به هم‌زیستی کارکردی بدون پیوند عاطفی تبدیل می‌گردد. شرایط زمینه‌ای این فرایند شامل فشارهای شغلی، انتظارات بالا از رابطه، نگرانی درباره فرزندان، حساسیت نسبت به تصویر اجتماعی خانواده، استقلال نسبی اقتصادی، و ترس از هزینه‌های عاطفی و اجتماعی طلاق رسمی بود. راهبردهای زوجین شامل سکوت، اجتناب، تمرکز بر فرزند یا کار، کاهش انتظار، تفکیک فضاهای فردی و حفظ ظاهر رابطه بود. پیامدها نیز شامل تنهایی درون رابطه، کاهش امید به ترمیم، فرسودگی هیجانی، کاهش میل به گفت‌وگو، و تبدیل ازدواج به همکاری اجرایی برای اداره زندگی بود.

بحث و نتیجه‌گیری

هدف پژوهش حاضر تبیین فرایند شکل‌گیری طلاق خاموش در زوج‌های تحصیل‌کرده شهر تهران بر اساس نظریه داده‌بنیاد بود. یافته‌ها نشان داد که طلاق خاموش در این گروه پدیده‌ای تدریجی، چندمرحله‌ای و پنهان است که از فرسایش گفت‌وگوی صمیمانه آغاز می‌شود، با عقلانی‌سازی ماندن در رابطه ادامه می‌یابد، در الگوهای روزمره زندگی بازتولید می‌شود و در نهایت به هم‌زیستی کارکردی بدون صمیمیت می‌رسد. مقوله مرکزی «تبدیل تدریجی ازدواج به هم‌باشی کارکردی بدون صمیمیت» بیانگر آن است که زوجین در طلاق خاموش، ازدواج را از حیث ساختار اجتماعی حفظ می‌کنند، اما کارکرد عاطفی و ارتباطی آن به تدریج تضعیف یا تهی می‌شود. این یافته با مفهوم طلاق عاطفی در ادبیات خانواده همسوست که آن را مرحله‌ای از فاصله‌روانی و عاطفی زوجین پیش از طلاق رسمی یا بدون وقوع طلاق رسمی می‌داند (Damo & Cenci, 2021; Sadeghzadeh et al., 2023).

نخستین مقوله پژوهش، یعنی فرسایش گفت‌وگوی صمیمانه، نشان داد که طلاق خاموش پیش از آنکه در تصمیم به جدایی یا قطع کامل رابطه ظاهر شود، در زبان زوجین و کیفیت گفت‌وگوی آنان آغاز می‌شود. در این مرحله، زوجین ممکن است هنوز تعامل داشته باشند، اما تعامل آنان از سطح تجربه‌های عاطفی و نیازهای درونی به سطح امور اجرایی و وظیفه‌ای کاهش می‌یابد. این یافته با پژوهش‌های مربوط به الگوهای ارتباطی زوجین همخوان است. مطالعات نشان داده‌اند که الگوی مطالبه - کناره‌گیری، اجتناب ارتباطی و کاهش تعامل مثبت با افت رضایت زناشویی مرتبط است (Papp et al., 2009; Ross et al., 2018). این یافته را می‌توان با مدل آسیب‌پذیری - فشار - سازگاری Karney و Bradbury (1995) تبیین کرد؛ زیرا در این مدل، کیفیت فرایندهای سازگاران زوجین، به‌ویژه توانایی گفت‌وگو، حل مسئله و تنظیم هیجان، عامل مهمی در حفظ یا کاهش کیفیت رابطه است. هنگامی که گفت‌وگو به جای ترمیم، به تهدید یا بی‌نتیجه‌بودن گره می‌خورد، زوجین به سکوت پناه می‌برند و همین سکوت به بستر شکل‌گیری طلاق خاموش تبدیل می‌شود.

دومین مقوله، عقلانی‌سازی ماندن در رابطه، نشان داد که زوج‌های تحصیل‌کرده برای ادامه رابطه عاطفاً تهی شده، از منطق محاسبه‌گرانه استفاده می‌کنند. آنان هزینه‌های طلاق رسمی، پیامدهای آن برای فرزندان، قضاوت خانواده‌ها، منزلت اجتماعی، فشار اقتصادی و پیامدهای شغلی را در نظر می‌گیرند و در بسیاری موارد، ادامه رابطه سرد را کم‌هزینه‌تر از جدایی قانونی می‌بینند. این یافته با پژوهش‌هایی همخوان است که نشان می‌دهند طلاق فقط تصمیمی عاطفی نیست، بلکه تحت تأثیر منابع اقتصادی، هنجارهای فرهنگی، ساختار خانوادگی و هزینه‌های اجتماعی قرار دارد (Amato, 2010; Kalmijn, 2007) همچنین Boertien و Härkönen (2018) نشان می‌دهند که تحصیلات می‌تواند هم از مسیر افزایش کیفیت و منابع رابطه و هم از مسیر افزایش موانع یا هزینه‌های جدایی، با پایداری ازدواج مرتبط باشد. در پژوهش حاضر، تحصیلات به جای آنکه الزاماً به ترمیم رابطه یا خروج از رابطه ناکارآمد منجر شود، در برخی موارد با نوعی عقلانی‌سازی پیشرفته همراه بود؛ یعنی زوجین وضعیت عاطفی رابطه را نامطلوب می‌دانستند، اما با محاسبه هزینه‌ها، ماندن را انتخاب می‌کردند.

سومین مقوله، بازتولید فاصله در زندگی روزمره، نشان داد که طلاق خاموش فقط یک وضعیت ذهنی یا هیجانی نیست، بلکه در کنش‌های تکراری روزمره تثبیت می‌شود. جدایی اتاق‌ها، زمان‌بندی‌های متفاوت، استفاده فردی از رسانه‌ها، کاهش تماس بدنی، غذا خوردن جداگانه،

تفریح‌های جدا و گفت‌وگوهای حداقلی، هم‌نشانه و هم‌عامل تداوم فاصله هستند. این یافته با رویکردهای تعاملی در مطالعه ازدواج همسوست که بر اهمیت الگوهای رفتاری روزمره و نسبت تعاملات مثبت و منفی در پایداری رابطه تأکید می‌کند (Gottman & Levenson, 2000; Fincham & Beach, 2010). در طلاق خاموش، زوجین ممکن است دیگر تعارض آشکار زیادی نداشته باشند، اما فقدان تعارض به معنای سلامت رابطه نیست. گاهی کاهش تعارض نشان‌دهنده پایان امید به تغییر است. بنابراین، سکوت و آرامش ظاهری در چنین روابطی می‌تواند نشانه فرسودگی رابطه باشد، نه نشانه سازگاری.

چهارمین مقوله، تثبیت هم‌زیستی بدون پیوند عاطفی، نشان داد که طلاق خاموش در مراحل پیشرفته به نوعی تعادل سرد و پایدار تبدیل می‌شود. در این مرحله، زوجین نقش‌های خانوادگی و اجتماعی خود را حفظ می‌کنند، اما رابطه را به‌عنوان منبع عشق، حمایت، صمیمیت یا امنیت هیجانی تجربه نمی‌کنند. این یافته با ابعاد مقیاس طلاق عاطفی در جمعیت ایرانی همخوان است؛ زیرا Mirzadeh Koochshahi و همکاران (۲۰۱۹) طلاق عاطفی را در قالب مؤلفه‌هایی مانند زندگی اجباری، فقدان رفتار عاشقانه و خلأ عاطفی مفهوم‌سازی کرده‌اند. همچنین Sadeghzadeh و همکاران (۲۰۲۳) نشان دادند که طلاق عاطفی می‌تواند مقدمه‌ای برای طلاق قانونی باشد، اما الزاماً به آن ختم نمی‌شود. یافته پژوهش حاضر این نکته را گسترش می‌دهد و نشان می‌دهد که در زوج‌های تحصیل‌کرده، طلاق خاموش ممکن است به دلیل ملاحظات فرزندی، منزلتی و عقلانی، برای مدت طولانی در قالب هم‌زیستی کارکردی ادامه یابد.

یکی دیگر از یافته‌های قابل توجه پژوهش حاضر، نقش فشارهای شغلی، فناوری و مصرف رسانه‌ای در تشدید فاصله زناشویی بود. مشارکت‌کنندگان به‌ویژه در بافت زندگی شهری تهران، از خستگی شغلی، زمان کم، حضور ذهنی پایین در خانه و پناه بردن به تلفن همراه یا فضای مجازی سخن گفتند. این یافته با مطالعه Latifian و همکاران (۲۰۲۴) همسوست که نشان دادند اعتماد به اینترنت و خشونت خانگی با طلاق عاطفی در زنان متأهل تهرانی ارتباط دارند. البته در پژوهش حاضر، فناوری نه علت اصلی طلاق خاموش، بلکه بیشتر به‌عنوان تسهیل‌کننده اجتناب و جایگزین کاذب صمیمیت ظاهر شد. به بیان دیگر، وقتی گفت‌وگوی زناشویی تهی می‌شود، تلفن همراه، کار، شبکه‌های اجتماعی یا سرگرمی‌های فردی می‌توانند نقش سپر دفاعی در برابر مواجهه با خلأ رابطه را ایفا کنند.

یافته‌های پژوهش حاضر همچنین نشان داد که طلاق خاموش در زوج‌های تحصیل‌کرده با نوعی شرم پنهان همراه است. برخی مشارکت‌کنندگان احساس می‌کردند که چون تحصیل‌کرده‌اند، باید توانایی بیشتری در مدیریت رابطه داشته باشند و جدایی یا مراجعه به زوج‌درمانگر می‌تواند نشانه شکست آنان تلقی شود. این یافته از نظر بالینی مهم است، زیرا نشان می‌دهد سرمایه فرهنگی و تحصیلی همیشه به کمک‌خواهی مؤثر منجر نمی‌شود. گاهی همین سرمایه فرهنگی به فشار برای حفظ تصویر موفقیت تبدیل می‌شود. در چنین وضعیتی، زوجین ممکن است رابطه را از درون از دست بدهند، اما به دلیل تصویر بیرونی «زوج موفق»، از آشکارسازی مشکل و دریافت کمک تخصصی اجتناب کنند. این امر با دیدگاه Amato (2014) درباره پیامدهای گسترده و چندسطحی طلاق و تنش‌های زناشویی همخوان است؛ زیرا کیفیت رابطه فقط مسئله خصوصی زوجین نیست، بلکه با سلامت فردی، خانوادگی و اجتماعی پیوند دارد.

بر اساس مدل نظری استخراج‌شده از داده‌ها، طلاق خاموش در زوج‌های تحصیل‌کرده طی چهار مرحله به‌هم‌پیوسته شکل می‌گیرد. مرحله نخست، کاهش گفت‌وگوی عاطفی و تجربه مکرر شنیده‌نشدن است. مرحله دوم، کناره‌گیری هیجانی و توقف مطالبه صمیمیت است. مرحله سوم، عقلانی‌سازی ماندن و سازمان‌دهی زندگی حول کارکردهای عملی، فرزندپروری و منزلت اجتماعی است. مرحله چهارم، تثبیت رابطه در قالب هم‌باشی کارکردی بدون صمیمیت است. این مدل نشان می‌دهد که مداخله مؤثر باید پیش از تثبیت مرحله چهارم انجام شود؛ یعنی زمانی که هنوز گفت‌وگو، هرچند آسیب‌دیده، قابلیت بازسازی دارد. در مراحل پیشرفته‌تر، درمان نیازمند کار عمیق‌تر بر ناامیدی رابطه‌ای، سوگ صمیمیت از دست‌رفته، بازتعریف تعهد و بازسازی تدریجی اعتماد هیجانی است.

از منظر کاربردی، یافته‌های پژوهش حاضر می‌تواند برای زوج‌درمانگران، مشاوران خانواده و متخصصان سلامت روان اهمیت داشته باشد. نخست، درمانگر باید بداند که زوج‌های درگیر طلاق خاموش همیشه با تعارض آشکار، خیانت یا خشونت مراجعه نمی‌کنند؛ گاهی شکایت اصلی آنان «بی‌حسی»، «خستگی»، «سکوت»، «تنهایی» یا «نداشتن حرف مشترک» است. دوم، درمان نباید فقط بر حل مسئله‌های اجرایی متمرکز شود، بلکه باید زبان عاطفی رابطه را بازسازی کند. سوم، در زوج‌های تحصیل‌کرده، مداخلات شناختی و تحلیلی به‌تنهایی کافی نیست، زیرا بسیاری از این زوجین مسئله را به‌خوبی تحلیل می‌کنند، اما قادر به تجربه و بیان هیجان در رابطه نیستند. بنابراین، رویکردهای هیجان‌مدار، ارتباط‌محور و مبتنی بر بازسازی صمیمیت می‌توانند برای این گروه مفید باشند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

موازین اخلاقی

در تمامی مراحل پژوهش حاضر اصول اخلاقی مرتبط با نشر و انجام پژوهش رعایت گردیده است.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در انجام این پژوهش ما را همراهی کردند تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

References

- Amato, P. R. (2010). Research on divorce: Continuing trends and new developments. *Journal of Marriage and Family*, 72(3), 650–666. doi: 10.1111/j.1741-3737.2010.00723.x
- Amato, P. R. (2014). The consequences of divorce for adults and children: An update. *Društvena istraživanja*, 23(1), 5–24. doi: 10.5559/di.23.1.01
- Boertien, D., & Härkönen, J. (2018). Why does women's education stabilize marriages? The role of marital attraction and barriers to divorce. *Demographic Research*, 38, 1241–1276. doi: 10.4054/DemRes.2018.38.41
- Charmaz, K. (2014). *Constructing grounded theory* (2nd ed.). SAGE.

- Corbin, J., & Strauss, A. (2015). *Basics of qualitative research: Techniques and procedures for developing grounded theory* (4th ed.). SAGE.
- Damo, D. D., & Cenci, C. M. B. (2021). Emotional divorce: Similarities and differences according to the position occupied. *Trends in Psychology, 29*(3), 505–518. doi: 10.1007/s43076-021-00088-w
- Doss, B. D., Rhoades, G. K., Stanley, S. M., & Markman, H. J. (2009). The effect of the transition to parenthood on relationship quality: An 8-year prospective study. *Journal of Personality and Social Psychology, 96*(3), 601–619. doi: 10.1037/a0013969
- Fincham, F. D., & Beach, S. R. H. (2010). Marriage in the new millennium: A decade in review. *Journal of Marriage and Family, 72*(3), 630–649. doi: 10.1111/j.1741-3737.2010.00722.x
- Glaser, B. G., & Strauss, A. L. (1967). *The discovery of grounded theory: Strategies for qualitative research*. Aldine.
- Gottman, J. M., & Levenson, R. W. (2000). The timing of divorce: Predicting when a couple will divorce over a 14-year period. *Journal of Marriage and Family, 62*(3), 737–745. doi: 10.1111/j.1741-3737.2000.00737.x
- Kalmijn, M. (2007). Explaining cross-national differences in marriage, cohabitation, and divorce in Europe, 1990–2000. *Population Studies, 61*(3), 243–263. doi: 10.1080/00324720701571806
- Karney, B. R., & Bradbury, T. N. (1995). The longitudinal course of marital quality and stability: A review of theory, methods, and research. *Psychological Bulletin, 118*(1), 3–34. doi: 10.1037/0033-2909.118.1.3
- Latifian, M., Arshi, M., Alipour, F., Ghaedamini Harouni, G., & Islam, M. S. S. (2024). Investigating the relationship between internet addiction, domestic violence, and emotional divorce among married women in Tehran. *BMC Psychiatry, 24*, 707. doi: 10.1186/s12888-024-06139-7
- Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic inquiry*. SAGE.
- Mirzadeh Koohshahi, F., Rezaei, A., & Najafi, M. (2019). Construction and validation of Emotional Divorce Scale in Iranian population. *Practice in Clinical Psychology, 7*(1), 53–62.
- Papp, L. M., Kouros, C. D., & Cummings, E. M. (2009). Demand-withdraw patterns in marital conflict in the home. *Personal Relationships, 16*(2), 285–300. doi: 10.1111/j.1475-6811.2009.01223.x
- Ross, J. M., Karney, B. R., Nguyen, T. P., & Bradbury, T. N. (2019). Communication that is maladaptive for middle-class couples is adaptive for socioeconomically disadvantaged couples. *Journal of Personality and Social Psychology, 116*(4), 582–597. doi: 10.1037/pspi0000158
- Sadeghzadeh, Z., Ghodssi-ghassemabad, R., Hamdieh, M., Shariatpanahi, S., Babazadeh, F., Abdoli, M., & Samadaee Gelekholaee, K. (2023). The assessment of the related factors of emotional divorce among Iranian people during the Covid-19 pandemic: A descriptive study. *BMC Psychology, 11*, 360. doi: 10.1186/s40359-023-01395-w